جناب آقا

**ميرزا محمّد وکيل**

و از جمله اسرا از زوراء بحدباء جناب آقا ميرزا محمّد وکيل است \* اين نفس زکيّه از نفوسی است که در دار السّلام از کأس تسليم و رضا آشاميد و در سايه شجر طوبی بيا سود و بيارميد \* اين شخص امين و کريم بود و در تمشيت مهامّ امور همّت غريبی داشت و غيرت شديد \* در عراق شخص شهير بود و معروف بحسن تدبير چون مؤمن و موقن گرديد بلقب وکيل ممتاز گشت \* و سبب تلقيب بوکيل اين بود که در بغداد شخص شهيری بود معروف بحاجی ميرزا هادی جواهری، مشار اليه را فرزندی بود ارجمند نام او آقا ميرزا موسی که از قلم اعلی بحرف البقاء ملقّب گرديد \* جناب حرف البقاء مؤمن و موقن شد و ثابت و راسخ و امّا حاجی مشار اليه شخصی بود امير منش و در ايران و عراق حتّی هندوستان معروف ببذل و بخشش \* از اصل از وزراء ايران بود چون مرحوم فتحعلی شاه را ديده بر اموال دنيا ديد که طمع بمال وزراء مينمايد و آنچه اندوخته‌اند ميربايد بلکه در مصادره حطام دنيا بيمحابا عقوبت و شکنجه مينمايد و نام آنرا جريمه مينهد از خوف اين ورطه خوفناک از وزارت و امارت گذشته ببغداد شتافت \* و فتحعلی شاه او را از والی بغداد داود پاشا بخواست ولی پاشای مذکور غيور بود و حاجی مشار اليه بحسن تدبير مشهور لهذا حرمت و رعايت نمود و حاجی بتجارت مشغول شد و بجواهری معروف گشت ولی نظير اميری جليل بحشمت بی‌پايان زندگانی مينمود \* و اين شخص از نوادر دهر بود زيرا در قصر خويش در نهايت مکنت ايّام بسر ميبرد ولی خدم و حشم گذاشت بتجارت مشغول و بحصول منافع کلّيّه مألوف \*

در خانه ئی باز داشت و از ترک و تاجيک و دور و نزديک هميشه مهمانان عزيز داشت \* بزرگان ايران چون بزيارت عتبات عاليات ميرفتند اکثر در خانه او مهمان ميشدند سفره ئی مهنّا و عيشی مهيّا موجود ميديدند \* و حاجی مشار اليه فی الحقيقه از صدر اعظم ايران محترم‌تر و از جميع وزراء حشمتش بيشتر و بآينده و رونده در بذل و بخشش روز بروز قدم پيشتر مينهاد \* در عراق فخر ايرانيان بود و مباهات هموطنان حتّی بر وزراء و مشيرين عثمانی و بزرگان بغداد بذل و بخشش و انعام مينمود در عقل و تدبير بی‌نظير بود \*

باری، حاجی مشاراليه را هر چند در اواخر ايّام از کبر سنّ امور تجارت پريشان شد ولی در زندگانی ابداً تغيير و تبديلی نداد بر مثال سابق در نهايت حشمت و عزّت زندگانی ميکرد \* و اموال عزيزی بزرگان از او بوام گرفتند و ندادند \* از جمله والده آقا خان محلّاتی صد هزار تومان قرض کرد ولی فلس واحد ادا ننمود زيرا بزودی فوت شد، از جمله ايلخانی مسمّی بعليقلی خان، از جمله سيف الدّوله پسر فتحعلی شاه، از جمله واليه دختر فتحعلی شاه و قس علی ذلک از بزرگان ايران و امراء عثمانی و اعاظم عراق و جميع اين ديون سوخت نمود \* و لکن آن امير کبير بر حالت قديم قائم و مستديم و در اواخر ايّام محبّت غريبی بجمال مبارک پيدا نمود و بحضور مشرّف ميشد و خاضع بود \* روزی بخاطر دارم که در حضور مبارک عرض مينمود که در تاريخ هزار و دويست و پنجاه و چيزی ميرزا موکب منجّم مشهور در عتبات بود که شهير آفاق بود \* روزی بمن گفت ميرزا در نجوم قِران عجيبی ميبينم که مثل و نظير نداشته و ندارد و اين دليل بر ظهور امر عظيمی است و يقين است که آن امر عظيم ظهور قائم موعود است \*

باری، اين اميرجليل در اين حالت بود که وفات نمود و ارث يک پسر و دو دختر گذاشت \* ناس را گمان چنان بود که حاجی مشاراليه بر ثروت سابق باقی و بر قرار است لهذا مال ميراث چند کرور موجود چه که هر کس از روش و سلوک او چنين گمان مينمود \* کار پرداز ايران و مجتهدين آخر الزّمان و قاضی بی‌ايمان جميع دندان تيز نمودند و در ميان ورثه عربده و ستيزه انداختند تا باينواسطه مداخل کلّيّه نمايند لهذا تا توانستند بخرابی ورثه همّت گماشتند کار بجائی رسيد که جميع ورثه فقير و برهنه مانند و کار پرداز و مجتهدين و قاضی اموالی اندوخته نمايند \*

جناب حرف البقا آقا ميرزا موسی مؤمن و موقن و نفس مطمئنّه بود ولی دو خواهر که از مادر ديگر بودند بکلّی از امر بيخبر \* روزی اين دو خواهر با داماد مرحوم ميرزا سيّد رضا به درب خانه آمدند دو دختر باندرون وارد و داماد در برون منزل نمود \* بعد بساحت اقدس دختران عرض کردند که ايلچی و قاضی و مجتهدان بی‌ايمان خاندان ما را ويران کردند امّا جناب مرحوم ميرزا در اواخر ايّام اعتمادی جز به مقام مقدّس نداشت هر چند غفلت نموديم و در التجاء تأخير ورزيديم حال پناه آورده‌ايم و عفو گناه ميطلبيم اميد چنانست که نوميد نگرديم و در صون عنايت و حمايت از اين خطر شديد نجات يابيم توجّهی در امور ما بنمائيد و از قصور چشم پوشيد \* جمال مبارک جواب قطعی فرمودند که مداخله در اين امور منفور جمال مبارک است ولی آنان دست از دامان برنداشتند يک هفته در اندرون اقامت نمودند و هر صبح و شام فرياد الأمان برآوردند و گفتند که ما از اين در گاه سر بر نداريم بلکه عاکف آستان شويم و مقيم عتبه ملائک پاسبان تا توجّهی در امور ما گردد و از دست ستمکاران و ظالمان رهائی يابيم \*

جمال مبارک هر روز نصيحت ميفرمودند که اين امور راجع بحکّام و مجتهدانست ما را مدخلی نيست ولی آنان بنهايت الحاح اصرار و ابرام مينمودند و استدعای نظر عنايت ميکردند \* از قضا خانه مبارک از حطام دنيا منزّه و مقدّس بود و حضرات خوش گذران بآب و نان قناعت نمی نمودند بايد به وام طعام مهيّا گردد خلاصه از هر جهت مشکلات حاصل شد \*

عاقبت روزی جمال مبارک مرا خواستند و فرمودند اين مخدّرات از کثرت الحاح ما را بزحمت انداخته‌اند چاره ئی نه بايد تو بروی ولی در يک روز اين مسئلهء مهمّه را انجام دهی \* روز ثانی با جناب کليم بخانه حاجی مرحوم رفتيم \* فوراً ارباب خبره حاضر ساختيم جميع جواهرات را در غرفه ئی مهيّا نمودند و دفاتر املاک را در غرفه ديگر و اشياء ذيقيمت خانه را در غرفه ديگر حاضر ساختند \* چند نفر جواهری بتقويم جواهر پرداختند و چند نفر از اهل خبره قيمت خانه‌ها و دکّانها و باغها و حمّامها تعيين کردند \* چون آنان بکار مشغول شدند من بيرون آمدم و در هر غرفه ئی نفسی گماشتم تا اهل خبره کار را باتّفاق تمام نمايند \* قريب ظهر بود که اين کار انجام يافت بعد بصرف ناهار پرداخته شد \* بعد از ناهار گفته گشت اهل خبره اين اشيا را بدو قسم منقسم کنند تا قرعه انداخته شود قسمی سهم دختران و قسمی سهم جناب حرف بقا معلوم گردد و من بجهت دفع کسالت در بستر آرميدم \* قريب عصر برخاستم و صرف چای شد باندرون خانه آمدم ملاحظه شد که سه قسمت کرده‌اند سؤال نمودم که من تنبيه کردم دو قسمت شود چگونه سه قسمت شد \* جميع ورثه و متعلّقين بقول واحد جواب دادند البتّه بايد ثلث خارج گردد لهذا سه قسمت نموديم يک قسمت تعلّق بحرف بقا دارد و يک قسمت تعلّق بدختران و قسم ثالث در تحت تصرّف شما است ثلث مال ميّت است هر نوع مناسبت و مصلحت دانيد صرف نمائيد \* نهايت استيحاش حاصل شد که چنين امری از امکان خارج است ابدا چنين تکليفی مياريد که ممتنع و محال است و بجمال مبارک قسم ياد شد که فلس واحد قبول نميشود \* آنان نيز قسم خوردند که ما جز باين قسم راضی نگرديم و قبول ننمائيم \* اين عبد گفت پس حال اين مسئله را بگذاريد، آيا حرفی ديگر در ميان شما باقی مانده؟ جناب حرف بقا فرمودند البتّه نقود موجوده بکجا رفته؟ سؤال از مقدار شد، گفتند سيصد هزار تومان \* صبايای مرحوم حاجی گفتند از دو شق خارج نيست يا اين مبلغ در خانه است در صندوق و يا در زير خاک و يا در خارج است ما خانه و ما فيه را تسليم ميرزا ميکنيم و هر يک با چادری برون ميرويم و اگر چيزی يافت از حال باو هبه مينمائيم و اگر در خارج است لابد نزد شخصی امانت گذارده شده و آن شخص چون مطّلع است که در اين کار خيانت شده است چگونه با ما صداقت مينمايد و آن مبلغ را اعاده ميکند بلکه جميع را از ميان ميبرد و جناب ميرزا بايد برهان کافی در اين مسئله اقامه کند بمجرّد دعوی ثابت نگردد \* جناب حرف بقا فرمودند که جميع اموال تسليم آنان بود من نه خبر داشتم و نه اثری ميدانستم هر قسم خواسته مجری داشته‌اند \*

باری، برهان واضحی در دست نداشت جز اينکه ميفرمودند حاجی مرحوم ممکن است بی‌نقود باشند \* اين عبد ملاحظه نمود که در اين دعوی برهانی در دست نه و پاپی شدن سبب رسوائيست و نتيجه ندارد \* لهذا گفتم قرعه بيندازيد قرعه انداختند ثلث ثالث را گفتم غرفه ئی گذاشتند و مهر و موم نمودند مفتاح غرفه را بحضور مبارک آوردم عرض کردم کار باتمام انجاميد و اين بصرف تأييد مبارک بود و الّا يکسال تمام نميشد \* ولی مشکلی در ميان آمده تفصيل ادّعا و فقدان بيّنات را عرض کردم وقوعات را بتمامه شرح دادم و عرض کردم که حضرت حرف بقا بسيار مديونست و اگر موجود خويش را بدهد وام تمام نگردد پس بهتر آنست که مستدعای ورثه را بعد از الحاح نفس مبارک قبول فرمايند و بحرف بقا ببخشند تا اقلّاً از گير و دار ديون رهائی يابد و چيزی از برای او باقی ماند \*

روز ثانی حضرات ورثه حاضر شدند و از ساحت اقدس رجا کردند که من ثلث را قبول نمايم فرمودند اين مستحيل است بسيار الحاح و التماس و رجا نمودند که نفس مبارک قبول فرمايند و در موارد خيريّه بامر مبارک صرف شود \* فرمودند من اين مبلغ را شايد در مورد واحد صرف نمايم \* عرض کردند ما را در آن خصوص رأيی نيست ولو بدريا افکنده شود و ممکن نيست دست از دامن برداريم مگر آنکه اين رجا مقبول درگاه شود \* در جواب فرمودند من اين ثلث را قبول نمودم و ببرادر شما حرف بقا بخشيدم بشرط آنکه من بعد بادّعائی دم نزد \* ورثه بشکرانه پرداختند و اين قضيه عظيم در يوم واحد انجام يافت نه صدائی و نه ندائی و نه دعوائی باقی ماند \* حضرت حرف البقاء بنهايت الحاح خواستند قدری از جواهرها تعارف کنند قبول ننمودم نهايت قبول انگشتری خواهش نمودند ولی انگشتر گران قيمت ياقوت رمّانی حبابی بی‌عيب بود نادر الامثال بود و اطرافش مرصّع بالماس بود قبول نشد در حالتيکه عبا در بر نبود بلکه قبائی ريسمانی که از قدم عالم خبر ميداد در بر بود و فلس واحد غير مالک بقول خواجه حافظ ( گنج در آستين و کيسه تهی ) \*

باری، جناب حرف البقآء در مقابل اين عنايت جميع ما يملک را از بساتين و عقار و اراضی و املاک تقديم حضور نمود قبول نفرمودند \* بعد علمای عراق را شفيع قرار داد جميعاً بحضور شتافتند و استدعای قبول نمودند بکلّی امتناع فرمودند \* عرض کردند اگر قبول نفرمائيد جناب حرف بقآء در اندک زمانی جميع را بباد ميدهد خير خود او اينست که تصرّف در وی نتواند \* باری، بخطّ خود هبه نامه متعدّده مطابق مذاهب خمسه بعربی و فارسی دو نسخه مرقوم نمود و حضرات علماء را شاهد اتّخاذ کرد و هبه نامه را بواسطه علمای بغداد از جمله عبد السّلام افندی عالم نحرير و سيّد داود افندی فاضل شهير تقديم کرد \* جمال مبارک فرمودند ما خود ميرزا موسی را وکيل قرار داديم \*

باری، بعد از اينکه جمال مبارک بروميلی تشريف بردند جناب حرف بقا بلوک هنديّه که قريب کربلا است حاصلات عشريّه‌اش را از حکومت بالتزام اشتری نمود و خسران عظيم کرد قريب صد هزار تومان زيان نمود حکومت املاک را ضبط کرد و جميع را بفروخت ولی بابخس اثمان \* بساحت اقدس عرض شد فرمودند ابداً تفوّه منمائيد و نامی از اين املاک مبريد \* در اين اثنا از ادرنه نفی بعکا واقع شد جناب آقا ميرزا محمّد بحکومت مراجعت کرد که من وکيل جمال مبارکم اين املاک تعلّق بحرف بقا ندارد چگونه ضبط نموديد ولی چون سندی در دست نداشت زيرا اوراق هبه در عکا بود لهذا مدّعايش در نزد حکومت مقبول نيفتاد ولی در بين کلّ شهرت بميرزا محمّد وکيل يافت اينست سبب تلقيب او بوکالت \*

باری، در ادرنه بوديم که خاتم مذکور يعنی ياقوت را بواسطه سيّد علی اکبر جناب حرف بقا ارسال نمود جمال مبارک امر بقبول فرمودند \* چون بعکا رسيديم ياران الهی بيمار شدند و در بستر بعلل و امراض گرفتار گشتند \* اين عبد آن انگشتر را بهندوستان نزد نفسی از احباب فرستاد تا بزودی بفروشند و مبلغ را بفرستند و صرف بيماران گردد \* ولی آن نفس مبارک فلسی نفرستاد بعد از دو سال مرقوم نمود که من به بيست و پنج ليره فروختم و صرف زائرين کردم و حال آنکه قيمت خاتم وافر بود \* ولی اين عبد شکوه ننمود و بشکرانه پرداخت که الحمد للّه از آن اموال غباری بدامن تعلّق نيافت \*

خلاصه جناب ميرزا محمّد وکيل اسيرًا از عراق بحدباء ارسال شد و بنهايت زحمت و مشقّت گرفتار گشت غنی بود فی سبيل اللّه فقير شد راحت بود در راه خدا بزحمت افتاد و ايّامی چند در نهايت تذلّل و تبتّل در موصل بسر برد و عاقبت منقطعاً عمّا سوی اللّه و منجذباً بنفحات اللّه از اينعالم ظلمانی بجهان نورانی صعود نمود \* عليه التّحيّة و الثّناء و فتح اللّه علی ترابه ابواب السّماء بماء منهمر من العفو و الغفران \*